

فوتبال بازی جنگ است

* شما در زمان جوانیتان، به صورت حرفه‌ای فوتبال تماشا می‌کردید و پیگیر فوتبال بودید؛ به نظرتان فوتبال از آن زمان تا الان تفاوتی کرده است؟

در جایی خوانده‌ام که فوتبال را دو جوان انگلیسی طراحی کردند (کسانی هم گفته‌اند که فوتبال ساخته و پرداخته برزیلی-هاست) و انگلیسیها بودند که آن را به ایران آوردند. انگلیسی‌هایی که در خوزستان بودند فوتبال بازی می‌کردند و ما از آنها یاد گرفتیم و چنانکه می‌دانید، اولین کانون فوتبال ما خوزستان بود. بهترین فوتبالیستهای ما نیز تا مدت‌ها خوزستانی بودند. این ورزش خیلی زود در سراسر کشور و بخصوص در اصفهان و تهران مورد استقبال قرار گرفت. در زمان جوانی من بعضی تحصیلکرده‌ها و استادان دانشگاه مانند دکتر «اکرامی» و دکتر «کنی» (معاون دانشگاه تهران) بازیکن و مروج فوتبال بودند (و دکتر علی کنی بدون کفش و پا برهنه فوتبال بازی می‌کرد) البته اکنون هم در بین فوتبالیستها، فوتبالیست درس‌خوانده داریم. تا دهه‌های اخیر از فوتبال حرفه‌ای در کشور ما حرفی نبود. در جاهای دیگر دنیا هم ورزش بعد از جنگ جهانی حرفه‌ای و تجاری شد. چنانکه تا حدود پنجاه سال پیش، ورزشکاران حرفه‌ای راهی به المپیک نداشتند؛ یعنی کسانی می‌توانستند در بازیهای المپیک شرکت کنند که ورزشکار آماتور باشند؛ در این چهل پنجاه سال اخیر است که همه ورزشها و در صدر آنها فوتبال در همه جا حرفه‌ای شده‌اند. اینکه می‌گویم در صدر آنها، منظورم این نیست که فوتبال برترین ورزش است و ورزشهای دیگر اهمیت ندارند؛ ولی نمی‌توانیم منکر شویم که فوتبال در میان مردمان اعتباری بیش از همه ورزشها پیدا کرده است. شما اگر صفحات ورزشی روزنامه‌های جهان و کشور را بررسی کنید، می‌بینید که تمام آنها پر است از اخبار و تحلیلهای مربوط به فوتبال و اخبار و گزارشهای ورزشهای دیگر، شاید یک صدم مطالب راجع به فوتبال نباشد. اگر به سایت «ورزش سه» نگاه کنیم، می‌بینیم که یک ستون دراز دارد که مختص فوتبال است و یک ستون کوتاه‌تر آن اخبار همه ورزشها غیر از فوتبال درج می‌شود. تلویزیون‌ها هم آنقدر که به پخش مسابقات فوتبال اهمیت می‌دهند، به پخش مسابقات ورزشی دیگر (و در کشور ما حتی به ورزشی مثل کشتی که ورزش ملی ماست) اهمیت نمی‌دهند؛ پس آیا نباید گفت که فوتبال ورزش مهمی است و البته اگر از من پرسید می‌گویم فوتبال چیزی بیش از یک ورزش است. چرا اعتنایی که به فوتبال می‌شود به هیچ ورزش دیگری نمی‌شود و مردم فوتبال را بیش از ورزشهای دیگر دوست دارند و چه بسا که کسانی با خیال آن روز و شب می‌گذرانند و به ورزشهای دیگر توجه نمی‌کنند؟ فوتبال ورزش جهان متجدد و در عین حال تجاری پرسود است و این تجاری بودن نیز به توسعه آن کمک کرده است اما فوتبال مستعد بوده است که تجاری شده است و هر ورزشی مثل فوتبال نمی‌تواند تجاری شود. فوتبال اوصافی دارد که آن را از همه ورزشها ممتاز می‌کند. اولین و شاید مهمترین صفت این است که مثل همه شئون تجدد جامع تعارضها و تضادهاست. فوتبال بازی جنگ است که میان دوستان انجام می‌شود و شاید میل جنگجویی و خشونت در گروه‌های مردم را تعدیل کند. صفت دوم فوتبال پرحاشیه بودن و وقوع حوادث غیرمنتظره در آن است. در همه ورزشها احتمال شکست و پیروزی هر یک از حریفان هست اما در هیچ ورزشی به اندازه فوتبال بخت و اتفلق دخیل نیست. به عبارت دیگر پیش‌بینی نتایج مسابقات در ورزشهای دیگر آسان‌تر است و این باعث می‌شود که تماشاگر چشم از بازی در میدان بردارد. دیگر صفت ممتاز فوتبال تاکتیک داشتن است. در بسیاری از ورزشها تاکتیک هست اما گمان می‌کنم در همه ورزشها (حتی در ورزشهای گروهی مثل والیبال و بسکتبال) تکنیک اهمیتی بیشتر از تاکتیک دارد اما در فوتبال اگر تاکتیک اهمیتی بیشتر نداشته باشد، اهمیتی از تکنیک کمتر نیست. به این جهت است که مربیان فوتبال فقط تکنیک‌ها را نمی‌آموزند بلکه طراحان تاکتیک هستند تا آنجا که شاید بتوان گفت فوتبال، شطرنجی است که در زمین بزرگ بازی می‌شود. مختصر بگویم اگر از نسبت فوتبال با مدرنیته می‌پرسید تکرار می‌کنم که فوتبال از مظاهر جهان جدید است و به تعبیر اهل فلسفه می‌توان آن را از عوارض ذاتی وجود جهان متجدد و

جاننشینی برای بعضی مناسک و مراسم که تجدد آنها را کنار گذاشته است، دانست. اگر این تمثیل را بپذیریم فوتبال باید مثل همه مراسم و مناسک وظیفه نگهداری از جهان متجدد را به عهده داشته باشد. نمی دانم در این مورد صاحب نظران فلسفه سیاست چه می گویند. آنچه من می توانم بگویم اینست که بازی فوتبال در همان زمان که مارکس کتاب کاپیتال را می نوشت در انگلستان طراحی شد. کاپیتال شرح بحران جهان مدرن بود و بازی فوتبال قاعده نگهداری از این جهان. اما اگر بگویند که وقتی فوتبال در برابر کاپیتال قرار می گیرد اولاً اینها از یک سنخ نیستند و ثانیاً اگر چنین باشد کمونیست ها می-بایست از فوتبال اعراض کنند. در پاسخ اشکال اول می گویم پیدایش فوتبال و نوشتن کاپیتال دو حادثه در جهان جدید بود نه دو امر متقابل و ضد یکدیگر. هر چند که هر یک نشان خاص خود داشتند. در مورد اشکال دوم من معتقد نیستم که مارکس با تجدد و جهان جدید دشمنی داشت بلکه در سودای نجات آن بود.

*در کشورهای دیگر فوتبال از چه اعتباری برخوردار است؟

بهرتر است درباره فوتبال در کشور خودمان حرف بزنیم. فوتبال در همه جای جهان مورد علاقه مردم است و شاید در آفریقا از هر جای دیگر جهان بیشتر به آن اهمیت داده می شود. در کشور ما در حدود چهل، پنجاه سال پیش وقتی دست اندرکاران فوتبال در مورد تفاوت فوتبال ایران و کشورهای دیگر بحث می کردند، تفاوت و برتری فوتبال کشورهای مثل انگلستان و اسپانیا و ... را در حرفه‌ای بودنش می دانستند و تصور می کردند که اگر فوتبال حرفه‌ای شود، یک شبه ره صد ساله طی می-شود و مهمتر این که می پنداشتند (و هنوز هم می پندارند) که با یک بخشنامه یا یک تصمیم اداری می شود هر مشکلی را حل کرد و فوتبال را هم با حرفه‌ای کردنش به کمال ممکن رسانند. برای رسیدن به این مقصود بود که ناگزیر دولت پا در میان نهاد و شروع کرد به اعطای کمک های مالی به باشگاههای مطرحی چون پرسپولیس (شاهین) و استقلال (تاج)، و صورت تازه ای از حرفه ای شدن متناسب با توسعه نیافتگی پدید آمد. این باشگاهها اگر می خواستند روی پای خودشان بایستند حتمی توانستند با پولی که خودشان در می آورند، هزینه های جاری خود را تأمین کنند. چنانکه هم اکنون هم درآمد هیچ باشگاهی در کشور ما کفاف مخارجش را نمی دهد. اما در کشورهای اروپایی مثلاً باشگاه معتبری چون «رئال مادرید» نه تنها پولی از دولت اسپانیا دریافت نمی کند که یک مؤسسه بزرگ تجاری مالی است و از درآمد خود و بازیکنانش به دولت مالیات می دهد؛ یعنی دارد تجارت فوتبال می کند؛ پول در می آورد و خرج فوتبال می کند. اگر می گویند اسراف می-کنند بدانید که رسم سرمایه داری اگر در آغاز امسک و خسرت بود، در دوران بلوغ اسرافکار شد. اسراف رسم سرمایه داری است. در این فوتبال حرفه‌ای باشگاه می تواند هر قدر که دلش خواهد به بازیکنانش پول بدهد و توجیهش اینست که از قانون بازار پیروی می کند. اما ما حقوق چند میلیارد تومانی بازیکنان باشگاههای معتبرمان را از بودجه دولت یا شرکت های بزرگ دولتی تأمین می کنیم و این حقوق چندین برابر حقوقهای نجومی ای است که این چندوقت خیلی سر و صدا کرد. باشگاه های محبوب فوتبال ما حتی زمین بازی ندارند و مسابقاتشان در ورزشگاه ملی برگزار می شود، البته گاهیچهل پنجاه هزار نفر و شاید بیشتر-که در مسابقات باشگاهی در جهان کمتر سابقه دارد- در ورزشگاه حضور پیدا می کنند، اما پولی که بابت قیمت بلیطی از این افراد گرفته می شود، در مقایسه با کشورهای دیگر بسیار ناچیز است و حتی شاید درآمد حاصل از یک مسابقه پرتماشاچی، کفاف مخارج همان بازی را ندهد، در حالی که در فوتبال حرفه ای باشگاهها قاعدتاً باید از برگزاری مسابقات، سود کافی ببرند و بتوانند از پس پرداخت حقوقهای گزاف بازیکنان خود برآیند؛ زیرا فوتبال حرفه ای یک تجارت است و در آن حقوق بازیکنان هم طبق نظم بازار معین می شود اما در کشور ما باید از بودجه دولت به فوتبالیست های مشهور حقوق پرداخت شود که هیچ مقام عالی رتبه در کشور چنین حقوقی نمی گیرد؛ من بخیل نیستم و می دانم که اینها اولاً مورد توجه و علاقه مردمان و ثانیاً حداکثر حدود ده سال می توانند بازی کنند و چه بسا که در این ده سال به سلامتشان هم آسیب برسد یا بهرحال پس از دوران بازی نتوانند شغل مناسبی پیدا کنند. پس سخن این نیست که اینها نباید مزدهای کلان بگیرند بلکه می گویم

این خاصه خرجی ها کار دولت نیست. ما دولتی شدن فوتبال را با حرفه ای شدنش اشتباه کرده-ایم و به این جهت عنوان حرفه‌ای مناسب آن نیست. مسلم است که ما هم نیاز داریم فوتبالمان را به سمت حرفه ای شدن ببریم، صرفنظر از اینکه مردم به فوتبال علاقه دارند، قدرتشان نمی گذارد که آن را به حال خود بگذارند. مشکلی که باید به آن پرداخت اینست که گرچه بازیکن فوتبال شغل دیگری جز بازی کردن ندارد، در کشور ما حرفه اش برای باشگاه کم درآمد است و هزینه ها را دولت باید بپردازد. در واقع بازیکن فوتبال ما کارمند قراردادی دولت یا یک شرکت دولتی است. بنابراین، این که با شور و هیجان می گفتند اگر فوتبال ما حرفه‌ای شود همه مسائلش حل می‌شود، توهمی بیش نبود مثل همه توهمهای دیگری که در جهان توسعه نیافته وجود دارد و حکومت می کند و ناگزیرمسائل هم با آن باید حل شود. در زمان جوانی من فوتبالیست ها حتی کفش و لباسشان را هم خودشان تهیه می کردند و این مشکلی بود که با حرفه ای شدن فوتبال می توانست رفع شود ولی فوتبال ما آماده حرفه ای شدن نبود. در حدود شصت سال پیش که در یکی از دبیرستان-های تهران تدریس می کردم در جوان ارمنی نجیب بودند که با سن کمشان در تیم ملی بازی می کردند و همه ذکر و فکریشان فوتبال بود. سر کلاس هم که نشسته بودند دلشان با فوتبال بود. آنها پول تو جیبیشان را خرج فوتبال می کردند.

*بچه‌های ارمنی یک تیم هم داشتند به نام «آرارات»....

بله. آرارات که دیگر تیم فوتبال ندارد. آن دو جوان هم در آرارات بازی نمی کردند و عضو تیم تاج بودند. چیزی که فوتبال آن زمان و این زمان را متفاوت می‌کند، تنها حقوقهای چند میلیاردیست که به برخی از فوتبالیستها داده می‌شود بلکه شهرت بازیکنان و رابطه تماشاچیان و مردم با آنان و حضورشان در فضای مجازی هم نباید از نظر دور بماند و نکته مهم اختلاف سطح باشگاه ها و دستمزد بازیکنان است. اکثریت بازیکنان تیم ها در قیاس با چهل پنجاه نفری که شهرت بیشتر دارند مزد بالنسبه کمی می گیرند. در آمریکا و اروپا هم فاصله حقوق دریافتی بازیکنان زیاد است، اما در آنجا حداقل دریافتی هم، مقدار معتدله‌ای است؛ یعنی باشگاههای دسته دو، سه و چهار هم پولی به فوتبالیستهایشان می‌دهند که با آن می‌توانند بخوبی معیشت و رفاهشان را تامین کنند ولی اینجا اینطور نیست؛ فقط بازیکنان چند باشگاه لیگ اولی حقوق کلان دریافت می‌کنند و برای بقیه از این خبرها نیست. همین اختلاف های به ظاهر ساده، وقتی با ناهماهنگی ها و بی‌تناسبی ها جمع شود ممکن است حاصل و نتیجه اش فساد باشد. وقتی می‌گوئیم فوتبال ما دچار فساد است به این معنی نیست که اشخاص فاسد وارد کار فوتبال شده و فساد را به آنجا برده اند. نه، فساد را اشخاص نمی آورند و به جایی نمی برند که اگر اینگونه بود، با دفع شخص فاسد قضیه حل می‌شد. فساد زمینه دارد، وقتی عدم تناسب و ناهماهنگی وجود دارد و وسیله و هدف با هم ناسازگارند؛ زمینه فساد فراهم می‌شود و بخصوص وقتی مشکل را از غیر راه معقول و طبیعی حل کند این زمینه را وسعت می‌دهند. بنابراین اگر ورزش ما و فوتبال ما چنانکه می‌گویند از فساد برکنار نمائند است وجهش اینست که اگر چیزها و اشخاص در جای خود نیستند و نمی دانیم که برای ورزشمان چه می‌توانیم و باید بکنیم این ورزش نه ورزش قدیم است و نه ورزش جدید؛ چیزی است بینایی؛ یعنی نه این و نه آن. از قدیم رانده و از جدید مانده. افریقا فوتبالش هر چه باشد لااقل می‌تواند فوتبالیست به همه جا مخصوصاً به اروپا صادر کند.

*این ناهماهنگی، نازیبایی هم در پی دارد؛ یعنی مثلاً در زمان شما، فوتبال زیباتر بود؟

این بستگی به فوتبالو رغبتی که اکنون به آن می شود، در آن زمان نبود. فوتبال امروز چون تاکتیک را به تکنیک افزوده، زیباتر شده است. البته هنوز هم گاهی تکنیک آشکارتر است و حتی گاهی تاکتیک را از جلوه می اندازد. من خیال می کنم برزیلی ها و فرانسوی ها بیش از دیگران به تاکتیک فوتبال اعتنا کردند. اما علت توجه و بستگی مردم به فوتبال، صرف زیبایی و زیباتر شدن آن نیست. فوتبال نیرویی که با جان مردم در آمیخته و چنانکه ما در دهه های اخیر آزموده ایم قدرتی دارد که مقابله با آن دشوار است. پس نباید گمان کرد که مردم صرفاً برای تفنن و تفریح و لذت بردن فوتبال تماشا می کنند بلکه فوتبال جزئی از زندگی مردم شده است و به این جهت نمی توانند آن را رها کنند. فوتبال زیباست اما در ورزشهایی مثل ژیمناستیک، «سپک تاکرا» یا تنیس در مقایسه با فوتبال زیبایی، ظاهرتر است و بعضی حرکات تکنیکی که در آنها دیده می شود تماشاگر را به اعجاب وامی دارد. فوتبال زیباست اما خشونت هم دارد و چه بسا که یکی از جهات جذابیت فوتبال به خشن بودن آن باز گردد. فوتبالیستها هم شیرین کارند و هم مثل سرباز باید در میدان جان فشانی کنند. اگر درآمدبالمسببه بالایی همداشته باشند می تواند بهای آسبیهایی باشد که همواره در معرض آن قراردارند.

*پیوند ما با فوتبال از کجا می آید؟ یک جور رمز و راز است یا دلیل مشخصی دارد؟

فوتبال رمز و راز ندارد بلکه وجود ما رمز و راز است: «وجود تو معمایست حافظ/ که تحقیقش فسون است و فسانه». اینکه ما جان بر سر پیمان و عهد می گذاریم و حتی طلب محال می کنیم رمز و راز نیست؟ زندگی انسانی رمز و راز است و آنجا که مدام محاسبه می کنیم و خود را به آن مشغول می داریم و گذران زندگی را به هر قیمتی می خریم، رمز و راز محو می شود. رمز و راز همان عظمت وجود آدمی است. من نمی خواهم این نکته را که وجود ما رمز و راز است؛ تفصیل بدهم زیرا بحث از چیز دیگری است. می دانید که آدمی در نسبتی که با حق دارد آدمی می شود به قول «ملاصدرا» ما عین المتعلقیم، عین المربطیم؛ ما نمی توانیم تعلق نداشته باشیم و بی نظر و بی علاقه باشیم، ما نیاز داریم که دوست داشته باشیم و دوست داشته شویم. ما نمی توانیم چنان مصلحت اندیشانه زندگی کنیم که جز سود و مصلحت چیزی نخواهیم. ما تعلق داریم و گاهی بر سر تعلقهایمان جان می بازیم اما تعلق ها مراتب دارند و تعلقهای زمانهای مختلف، هم از یک جنس نیستند و شاید همه شریف و اخلاقینباشند. بشر جدید تعلق های بسیار دارد و یکی از این تعلق ها هم تعلق به فوتبال است. ما همه تعلق-هایمان را با تأمل و تحقیق انتخاب نمی کنیم بلکه تعلق خاطرها و دلبستگی ها پیدا می کنیم و گاهی به آنها خودآگاه می-شویم و چه بسا که از تعلق هایمان آگاه نیستیم چنانکه ما هم مثل همه مردم جهان تعلق هایی به زمان و عهد تجدد داریم که از آن بی خبریم. در این تعلق ها بیشتر خیال و وهم دخیل است. ما علاوه بر خرد که در این زمان کیمیا شده است، وهم و خیال هم داریم. زندگی نمی تواند یکسره و سوسه عقل باشد.

عقل، مصلحت بین و مآل اندیش و غایت شناس است اما آدمی دوست می دارد که گاهی از مصلح اندیشی آزاد شود. بازی هم یکی از مقصدهای فرار از مصلحت اندیشی است. در بازی هیچ سود و مصلحتی نیست. بازی مجال دادن به وهم و خیال یا پناه بردن به توهم و تخیل آزاد کننده است.

جمله هستی ز اختیار و هست خود می گریزد در سر سرمست خود

جمله دانسته که این هستی فح است نکر و فکر اختیاری دوزخ است

درست است که الان دوران پوزیتوو و علم و تکنیک است و شاید برخی بگویند دوران وهم گذشته است و زمان ، زمان علم و عقل است ولی وهم دورانی ندارد که از آن بتوان گذشت. وهم همیشه بوده است و خواهد بود. اصلاً تلقی های کنونی از علم و تعلقی که مردم به تکنیک دارند نوعی وهم است. این وهم نه صرفاً چون پر از حساب و کتاب است، به آن دل نمی توان داد بلکه گاهی حساب و کتابش هم بنیاد ندارد. بهرحال علم و تکنیک را می شود ستایش کرد و بزرگ داشت بیشترین تعلق در طول تاریخ، تعلق دینی بوده و هنوز هم این تعلق قوی است اما چون زمانه ما زمانه علم و تکنولوژی است و این علم و تکنولوژی دایرمدار زندگی مردم جهان شده است. این تعلق صورت دیگر پیدا کرده است چنانکه در این زمان بیشتر اصرار می شود که دین را صورت عقلی بدهند و با اقتضائات زمانه سازگار کنند. البته مردم صورت اعتقادات دینی را حفظ کرده اند اما تعلقات زندگی تعلقات جهان متجدد است و مردم به چیزهایی تعلق دارند که به این جهان و به شیوه زندگی جدید و به طور کلی به تجدید تعلق دارند. فوتبال هم بازی زمان تجدید است. شاید بگویند که ورزشهای دیگر هم می توانند بازی تجدید باشند، اما اگر از چوگان-ورزش رزمی دوران قدیم ما- که صدها نفر می توانستند برای تماشای آن در یک مکان جمع شوند، ورزش دیگری نداشته ایم که دهها هزار نفر جمعیت به ورزشگاه بروند و تمام لحظات آن را با هیجان و بیم و امید تماشا کنند؛ در زمان تجدید است که چنین نیازی پدید آمده و برگزاری مسابقات فوتبال میسر شده است؛ یعنی این شرایط و زمینه ها و علایق جمع شده است که مردم در اوقات فراغتشان از کار بیگانه کننده (به تعبیر مارکس) به پناه یکی از تعلق های ممکن زمان بروند و یکی از این پناه های مناسب، فوتبال است. فوتبال وهم بزرگ زمان ماست.

*در این تعبیر که فوتبال را وهم بزرگ زمان می نامید، نکوهشی وجود دارد؟

در تعبیر اهل فلسفه وهم معنی مذموم ندارد بلکه یکی از مراتب ادراک و مرتبه پایین تر از عقل و بالاتر از حس و خیال است. وقتی تعبیر وهم را به کاربردیم به اصطلاح ملاصدرايي فکر کردم. مراتب ادراک از نظر ملاصدرا عبارتند از: حس، خیال، وهم و عقلا؛ بنابراین قبل از عقل، وهم وجود دارد. وهم یعنی چیزی که در تصور ماست اما مصداق خارجی ندارد؛ ریاضیات که علم متقن و ضامن درستی علوم دیگر است با اموری مثل عدد و اشکال هندسی سرو کار دارد که در خارج وجود ندارند.

*پس چگونه فوتبال امر موهوم محسوب می شود؟ فوتبال که در بیرون هم وجود دارد!

فوتبال چیست؟ فوتبال قاعده بازی است؛ مجموعه ای از بایدها و نبایدهایی است که در نهایت ختم می شوند به اینکه توپ از خط دروازه بگذرد. آیا اینکه همه چیز به گذشتن توپ از یک خط، منتهی شود، وهم نیست؟! در مسابقات مهم، صدها میلیون نفر وقتی توپ وارد دروازه می شود، گریه می کنند و صدها میلیون نفر هم شاد می شوند و شادی می کنند؛ اینکه توپ از خط دروازه فوتبال بگذرد یا نگذرد، چه تغییری در عالم ایجاد می شود، مگر این توپ در طول مسابقه صدها بار از خطوط اطراف زمین عبور کرده است اما وقتی توپ از خط دروازه عبور کند؛ حادثه ای که کسانی از آن بیم دارند و کسانی

منتظرش هستند اتفاق می افتد درواقع گذشتن توپ از خط دروازه، معنی وهمی است و گروه های بسیاری از مردم با همین وهم زندگی می کنند.

*اتفاقا اخیرا یک نامه ای از «فروغ فرخزاد» به «ابراهیم گلستان» منتشر شد که در قسمتهای پایانی نامه، فروغ از ترس خودش درباره چیزهای عجیب و وحشتناک دنیا می گوید و تعریف می کند که دیروز یک نفر در اینجا - ظاهرا نامه از آلمان نوشته شده است- خودش را حلق آویز کرد و مُرد، به دلیل اینکه در حین تماشای مسابقه فوتبال، تلویزیونش خراب شد و دیگر نتوانست ادامه مسابقه را ببیند؛ به همین خاطر اول تلویزیونش را شکست و بعد خودش را حلق آویز کرد؛ درواقع این ماجرای عشق و علاقه به فوتبال حتی در زمان فروغ -چهل، پنجاه سال پیش- هم وجود داشته است و مردم در آن زمان اینطور دیوانه فوتبال بوده اند؛ مگر فوتبال چه دارد که از همان زمانهای پیدایی خود تا الان مردم را اینچنین دلبسته کرده است؟

اگر در آن ایام، این حادثه برای شاعر ما عجیب جلوه کرده اکنون بیماری و مرگ ناگهانی فوتبالیست ها و تماشاچیان حتی در حین مسابقه امر نادری نیست. فوتبال از ابتدا علاقمندان پر و پا قرص داشته است. اکنون این علاقه وسیع تر و شدیدتر شده و برای آن سازمان های بزرگ با سرمایه مالی هنگفت پدید آمده و فوتبال وارد نظام زندگی در سراسرجهان شده است.

*اما اینکه همه زندگیمان را وهم بگیرد، خطرناک نیست؟

همیشه باید میان قوا و ساحات وجود انسان تعادلی برقرار باشد و اگر نباشد وجود او به خطر می افتد. اکنون ساحات ایمان و عقل ضعیف شده (به داعیه ها کاری نداشته باشید) و به همین جهت زندگی بشر در معرض خطر بزرگ قرار دارد.

اجازه دهید منظورم را با یک مثال دیگر روشنتر بیان کنم؛ مثلا من در سفری که به بندرانزلی داشتم، وقتی پای صحبت مردم می نشستم، می دیدم که بیشتر حرفهایشان راجع به «ملوان» بندرانزلی بود و می گفتند ما بدون اوراق از صبح که بیدار می شویم تا شب، نزدیک به 75 الی 80 درصد حرفهایمان راجع به ملوان است و دلبستگی دیگری نداریم. علتش هم این بود که می گفتند هویت و زندگی ما با ملوان گره خورده است و اصلا همه، ما را با نام ملوان می شناسند و اگر ملوان نباشد، ما هم نیستیم و هویتی نداریم.

اینهم که مردم فکر کنند هویتشان با طرفداری از یک تیم معنا می یابد، توهم است. اما توهم مذمومی نیست. همه آدمها نیاز دارند که علاقه و تعلقی داشته باشند و وقتی آن علاقه به وجود می آید، خودشان را با آن تعریف می کنند و می گویند من کسی هستم که دوستدار و طرفدار فلان چیز هستم و زندگیم را وقف فلان چیز کرده ام؛ «دید مجنون را یکی صحرانورد/ در میان بادیه بنشسته فرد/ دفترش صحرا و

انگشتان قلم/ می‌زند حرفی به دست خود رقم/ گفت ای مجنون شیدا، چیست این؟/ می‌نویسی نامه، بهره‌کستایند؟/ گفت مشق نام لیلی می‌کنم/ خاطر خود را تسلی می‌کنم/ نیست جز نامی از او در دست من/ زان بلندی یافت قدر پست من»؛ اینکه کسانی از مردم انزلی گفته‌اند هویتشان را با طرفداری از تیم ملوان کسب می‌کنند، حرفشان گر چه احساساتی است چندان بیراه نیست اما این هویت، هویت حقیقی نیست، هویت متناسب با زمانی است که همه چیز حتی تعلقات هم در آن تغییر می‌کند. در دورانی که هر روز باید دل به چیزهای تازه داد، اتفاقاً فوتبال توانسته است جایگاه بالنسبه ثابتی برای خود داشته باشد و عیب نیست که مردم انزلی به تیم های فوتبال خود (فوتبال زنان و مردان) اینهمه علاقه داشته باشند. هر چه هست امروز آدمها دیگر نمی‌توانند بدون فوتبال زندگی کنند؛ شاید هفتاد سال پیش (در ایران) می‌شد بی فوتبال ویی ملوان زندگی کرد اما اکنون فوتبال دیگر بازی آزاد نیست. حتی ورزش نیست و چنانکه گفتید صورتی از هویت شده است. تعارض اینجاست که در گذشته که فوتبال هنوز صرف یک بازی بود، بازیکنان و سرپرستان و مربیان گرچه شهرت چندان نداشتند از احترام و حرمت بیشتری برخوردار بودند. درست است که الان دلبستگی به فوتبال بیشتر شده است ولی آن نگاه احترام‌آمیز از بین رفته است. ما اصلاً به ورزشمان نگاه احترام‌آمیز نداریم بلکه نگاهمان نگاه نیاز است و رابطه ما با آنها بر اساس نیاز قرار دارد و نه حرمت و احترام. رابطه حرمت، رابطه تواضع و تسلیم است و این فرق می‌کند با نیاز هر روزی که مثلاً ما به غذا خوردن و خوابیدن داریم تماشاگران دیگر در برابر فوتبال تسلیم نیستند چنانکه اگر تیمشان ببازد ملامتش می‌کنند و گاهی فحشش می‌دهند و ... فوتبال و ورزش جزئی از زندگی هر روزی ما شده است. من در این سن و سال هر روز اخبار ورزشی - خصوصاً اخبار بعضی ورزشها- را دنبال می‌کنم. گاهی هم در چیزهایی که علاقمندان و صاحب نظران درباره ورزش می‌گویند و می‌نویسند نظری می‌اندازم. اشاره شد که اکنون سازمان بزرگی در نظام هر کشور متصدی امر ورزش شده است. سازمان برای مدیریت ورزش لازم است اما در جهانی که سازمان ها به سمت فساد می‌روند خطر نفوذ فساد در سازمان ورزش و سرایتش به ورزش و ورزش ها هم به وجود می‌آید و اکنون در بعضی جاها کار این فساد به جاهای باریک کشیده است. گاهی می‌بینیم که کسانی هنوز توقع دارند که ورزش، ورزش پهلوانی قدیم باشد و ورزشکاران اهل فتوت و در زمره فتيان باشند اما دوران پهلوانی و عیاری گذشته است. ورزش اکنون به کاسبی و رقابت مزایده و مناقصه در میدان برتری طلبی مبدل شده و دیگر جایی برای فتوت و فتيان در آن باقی نمانده است.

* این به ذات فوتبال بر نمی‌گردد؟ انگار ماهیت فوتبال طوری است که بیشتر به سمت لمپنیسم و فساد گرایش دارد تا به سمت فتوت و جوانمردی.

فوتبال ورزش مدرن است. از ابتدا هم با ورزش های دیگر تفاوت داشته و شبیه همه ساخته های مدرنیته بی تکلف و بدون مراسم بوده است. مدرنیته با فتوت کاری ندارد، نه اینکه مخالف آن باشد ولی فتوت در آن حداکثر امری متعلق به گذشته است که می‌توان با نگاه تفنن یا پژوهش تاریخی در آن نگریست. تجدد نظم و سامانی دارد که باید رعایت شود. البته چیزهای زائد و عرضی در آن هست اما در حاشیه قرار دارد. در متن تجدد هرکس نمی‌تواند بدون رعایت قانون و نظم هر کاری که می‌خواهد بکند و به این جهت در آن خیانت یا امانتداری، دروغ‌گویی با راست‌گویی یکی نیست اما این نظم و اخلاقیات فضایل چهارگانه یونانیان و حرام و حلال ادیان نیست. راه ورزش هم ضرورتاً راه جوانمردی نیست؛ ورزشکار کار خودش را می‌کند، تمرین می‌کند، تلاش می‌کند که بهتر باشد و به اقتضای این بهتر شدن، پول بیشتری هم دریافت می‌کند و می‌تواند به جای یک اتومبیل، بیست اتومبیل داشته باشد. در حقیقت، اسوه ورزشکار دوران تجدد، شیر خدا و رستم دستان و امثال «پوریای ولی» نیست. فهرست نام فوتبالیست های نامدار پنجاه سال اخیر را در نظر آورید. هیچ یک از آنان حتی آنان که نام نیک دارند برای دوستدارانشان اسوه اخلاق و معرفت نیستند بلکه محبوبند زیرا فوتبالیست ماهری بوده اند. البته

فوتبالیست شاید کار خیر هم بکند ولی غایت فوتبال نه دین است، نه اخلاق و نیکوکاری و نه فتوت.

*البته ما فوتبالیست ضد آپارتاید یا فوتبالیست با گرایشات چپ ضد سرمایه داری هم داشته ایم. حتی «مارادونا» در جایی گفته بود که فیفا هنوز به خاطر چپ و ضدآمریکایی بودن، با من مشکل دارد.

فوتبالیست ها مثل همه مردم باطن نیک دارند و می توانند اعتقادات خاص و صفات اخلاقی پسندیده داشته باشند و حتی گاهی بعضی از آنها به دلیل عقاید سیاسی آزادی طلبانه شان مورد بی اعتنایی و قهر قرار گرفته اند. فوتبالیست مثل همه مردم تعلقهای خاص دارد و مگر می شود که یک فوتبالیست تعلق خاطرش صرفا فوتبال باشد. اگر گفتم ورزش از اخلاق جدا شده است مقصود این نبود که خدای نکرده ورزشکاران اخلاقی نیستند بلکه بحث در شأن و غایت ورزش و استقلال نظم و سازمان آن از اخلاق بود هر چند که نسبتش با سیاست پیچیده شده است و می توان این نسبت را بحرانی دانست. ما فوتبالیست های در بند اخلاق و بخصوص شریعت کم نداریم اما اینجا سخن از فوتبال است نه فوتبالیست. فوتبالیست می-تواند کار اخلاقی یا سیاسی و دینی را بر تماشای فوتبال و حتی بازی کردن ترجیح دهد.

*بله دقیقا همینگونه است؛ مثلا یکی از بازیکنان تیم ملی گفته بود: من اگر جای مردم باشم هیچوقت در این سرما برای تماشای فوتبال از خانه بیرون نمی آیم.

شاید او خودش را جزئی از فوتبال می داند و به تماشا کمتر احساس نیاز می کند.